

# دانشگاه جهانگردی

## عالم یهود

بها  
هر ریال

قسمت ۱۷ مخصوص جنو کا

شنبه ششم آذر ماه ۱۳۲۴

گرد آورنده  
مهندس بوستانی  
حبيب الله لاوی

چهارراه رازی  
عالم یهود  
انی « هاعولام »

### مراکز فروش عالم یهود

تهران - دفتر عالم یهود  
تهران - چهار راه یوسف آباد - چاپخانه بوستانی  
تهران - لاله زار - کوچه خندان - کافه رستوران کاشر  
تهران - روزهای سه شنبه و پنجشنبه از روزنامه فروشها  
همدان - درب حکیمخانه - منازه مطبوعاتی  
کرمانشاه - بنکاه مطبوعاتی فرشته  
شیراز - بنکاه پخش مطبوعات  
رشت - بازار گانی حاجی نصیر ابراهیمیان  
بروجرد - دبستان اتحاد  
» خیابان پهلوی - چاپخانه لاویان  
اهواز - منازه اتحاد  
» « سپروس »  
اصفهان - چهار باغ - منازه شاشیان  
اراک - سرای آقا - آقای سلیمان روبنی  
بابل - آقای اسماعیل بابی  
رضایه - دبستان اتحاد  
کاشان - سرای نو - آقای نجات الله نظریه  
میاندوآب - آقای خمس الله میکایل  
کرمان - بازار وکیل - آقای سلیمان دانیالی

### اگر مادر شدید

سعادت خانواده خود را چگونه میخواهید تامین کنید  
دوشیزگان در این مسابقه شرکت نمایند و افکار و سلیقه خود را بطور مختصر  
که از ۲۰ سطر این کتاب تجاوز نکند با یک قطعه از عکس خود با آدرس صحیح برای  
ما بفرستید که برترتیب در هر قسمت چاپ شود.  
به فرستنده بهترین جوایز یک گلدان نقره تقدیم میشود. اینک جوایزیکه رسیده  
از این قسمت به بعد به ترتیب درج مینماییم:

(۱)

بایه و اساس ترقی و تکامل بشر بر روی اصل تربیت  
فرزند قرار دارد و اگر گاه مادر آنطوریکه باید و شاید در  
پرورش اطفال جدیت ننماید امید می رود که نسل آینده خوشبخت  
و سعادت مند گردد. در اینجا میخواهم مختصری از وظایف  
یک مادر حقیقی را بر عرض خوانندگان عزیز برسانم.  
هر گاه من مادر شوم و وضع مالم اجازه دهد میل  
دارم همیشه اطاق اطفال جداگانه و از اسبابهای تفریح که  
مقتضی سن آنها است مملو باشد و در باره آنها بهداشت را  
کاملاً مراعات خواهم نمود تا سالم بار آیند و هر روز مبتلا  
بامراض گوناگون نشوند.



«دوشیزه السی سینا»

بالاخره اطفال را طوری تربیت خواهم کرد که  
بتواند خدمات شایانی بدنیای آینده و جامعه بشریت بنماید. دوشیزه «السی سینا»

### فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۲۹۰	تاریخ گذشته
۲۹۱	مکای بر علیه قیصر
۲۹۲	عالم یهود
۲۹۳	تاریخ یهود را بشناسید
۲۹۴	تاریخ تسویک
۲۹۴	تاریخ تاریخی
۲۹۵	طرات شیراز
۲۹۵	دقیقه در روز شگاه
۲۹۶	خودکشی دخترم
۲۹۷	حنو کا
۲۹۸	برجم مکایها
۳۰۰	عالم یهود
۳۰۲	کودکان
۳۰۳	حنو کا
۳۰۴	

### مجلس تذکر

روز ۳شنبه ۱۵ کسلو بمناسبت یکمین سال فوت  
مرحوم دایال ابراهام حکاک حمدوت مجلس تذکر  
در ساعت ۵ بعد از ظهر در منزل آن فقید واقع در خیابان  
استالین کوچه سید حسن خان شماره ۵ منعقد است  
از کلیه دوستان و آشنایان دعوت میشود که در این  
مجلس حضور بهم رسانند.

### نجات الله حمدوت



### شرکت سهامی چاپ

### آگهی

خودآموز عبری بفارسی  
خودآموز عبری بفارسی که جدیداً  
طبع رسیده میتواند با پنج ریال از  
محلهای زیر خریداری فرمائید:  
چهار راه یوسف آباد - چاپخانه  
بوستانی  
خیابان ناصر خسرو - چاپخانه  
برادران کاشانی  
سفارشات از ولایات پذیرفته میشود

### الکتریکی شناسما

خیابان هفت چهری  
جنب چهار راه کنت

هر نوع سیم کشی - تعمیر ادوات  
برقی - نصب آنتن - فروش لوازم  
الکتریکی بنگین سفارشات غیره و ملی  
پنجاه درصد تخفیف داده میشود.

یگانه تهیه کننده هر قبیل مهرهای  
لاستیکی عبری و فارسی ولانینی  
مهر لاستیک ممیزی ایران

تهران خیابان لاله زار  
عمارت فوقانی پاساژ ایران

### خبریم

بنگاه خبریم حاضر است با حق العمل  
خیلی کم کلیه مراجعات عمومی و تجاری  
تهران و ولایات را انجام دهد.  
آدرس - چهار راه حسن آباد  
بوسیله بنگاه طریقت - خبریم

### گورش کبیر

### فتح بابل!!!

نمایش است که تاکنون نظیرش  
داده نشده است!  
باشترک مبرز ترین هنریشان یهود  
؟

### خوانندگان عزیز

از نوشته های ما، از مقالات ما، و سیک نگارش و موضوع آنها انتقاد کنید. نظریات خود را بنا  
نویسید تا صفحات این کتاب را از روی میل و مطابق ذوق شما تنظیم کنیم.  
نویسندگانی را که به آنها علاقه دارید معرفی کنید تا بیشتر از آنها کمک بخواهیم.  
از ما انتقاد کنید چون مایه پیشرفت ما است.

### خوانندگان و نمایندگان شهرستانها دقت فرمائید

دفتر کتاب عالم یهود از محل سابق خود به «چهارراه رازی» انتقال یافت از این بید نامه های  
خود را به نشانی فوق ارسال دارید.



مکایها با افروختن چراغ حنو کا دنیای تاریک زمان خود را روشن کردند  
ما نیز پیرو آنان خواهیم بود

# انقلاب مکابسی بر علیه قیصر

## سر مشقی است که ما را برای نابودی قیصره مرتجع داخلی اسرائیل بقیام و مبارزه دعوت میکند

کسب آزادی و استقرار صلح و نابود کردن ستگران باید فدا کاری کنیم و هزاران نفر مانند مافدای آزادی، فدای ملت و فدای خواهران و برادران خود -

نیروی تزلزل ناپذیر آن پنج جوان، با تدبیر و دانائی متینا آن پیر مرد خرده مند انقلابی با توکل و ایمان بخدای یگانه توأمآ قیامی بر پا کرد که بنا بودی عفریت استبداد و جور و ستم و بدست آوردن پیروزی و افتخار تاریخی منتهی شد!

متینا با پنج جوان دلیر خود وعده بسیار کمی از اهالی نجات بر علیه یونانیان اعلام جنگ دادند - جنگهای خونین شروع شد - عده قلیل یهودی بواسطه اتحاد و آمادگی برای فدا کاری همواره بر عده بیشتر یونانیان غلبه میکردند و فاتح میشدند -

پس از مدتی بعزت پیری، متینا از این جهان فانی بسر ای جاؤید رهسپار شد؛ و فرزند خود یهودار که لایقتر بود بجانشینی انتخاب کرد - برادران او برای آزادی قوم خود با رضایت کامل باطاعت برادر خود یهودا تن در داده (جوانان امروزی بند بگیرند) و برای اجرای امر پدر و غلبه بردش از یکدیگر پشتیبانی نمودند -

عاقبت پس از چند سال متوالی جنگ و خونریزی لشکریان جرار و کار آزموده یونانیان در مقابل عده بسیار کم ولی متحد و ملت پرست مغلوب شده و با دادن تلفات بیشتر و از دست دادن سرداران نامی خود رو بهزیمت نهاده و تا مملکت خود فراز اختیار نموده و ملک یهود را از وجود خود خالی و پاک کردند!

اینست که ما امروز دارای جشن «خنوکا» هستیم و از بیست و یک قرن پیش تا کنون با وجود شکستها و بدبختیهای متوالی بعدی که در قرون متبادی تا امروز نصیب قوم یهود شده است همه ساله جشن «خنوکا» را بر پا میکنیم امروز میرسیم آيا جشن «خنوکا» برای فتح و پیروزی ۲۱ قرن پیش است؟ ما می بینیم که پس از آن دولت یهود بدست پسر امپراطور روم طیتوس منقرض شد و در هر دوره تا امروز مورد ظلم و ستم و کشتار قرار گرفته ایم و در این دنیا که امروز ندای آزادی ملل مستبدیده و دموکراسی و عدالت بر پا شده است حق قوم یهود پایمال شده است -

پس چه علتی است که ما را بجشن گرفتن وادار میکند و با وجود نداشتن حق قانونی در بعضی از ممالک و سرگردانی هزاران نفر از برادران ما امسال و سالهای بعد هم در این جشن خنوکا شرکت مینمائیم؟

آن علت عبارت است از «اهمیت قیام و مبارزه» یعنی پیروزی و بقیه در صفحه ۲۹۲

پس از تسلط اسکندر کبیر بر مملکت یارس و انقراض سلسله هخامنشی قوم یهود که در تحت قیومت دولت پارس در فلسطین امروزی دارای حکومتی بودند بنا بوفاداری نسبت بدولت پارس سر از اطاعت یونانیان بیچیدند -

بنا بر این اسکندر مصمم شد که با قهر و غلبه قوم یهود را مطیع گرداند و پس از مدتی از طریق لشکر کشی حکومت یهود را تابع خود نمود، قوم یهود از تسلط یونانیان ناراضی و همواره با آنها در جدال و کشاکش بودند - تا اینکه در سال ۱۳۹ قبل از میلاد مسیح قیصر یونان سردار خود را برای سرکوبی و محو آثار ملی و مذهبی قوم یهود بسوی فلسطین اعزام داشت -

ترجمه از اشعار تصنیفاتی  
حییم نعمان بیابلیک

## از پشت دروازه

ماده کیوتر تشنگ و دل فریبی چنین اظهار داشت  
«دستی مرا در قایقی که روی آب دریا روان بود  
ساقط نموده است تا بسرزمین بسندیده ای سوخم دهد»  
موجها گفتند هان! ماهیان در ته دریا هستند  
چطور میتوانیم بدروازه های آن سرزمین خجسته راه  
یابیم! مگر نمیدانی که کلیدم شکسته است و در آن برویم  
بسته است! نه صدای میتوان شنید و نه جوابی داده میشود -  
آن کیوتر با کودکش هنوز در در آن دروازه  
دق الباب مینمایند -

بنیامین روبین حاسید

بشکله فرستاده میشد - هر اندازه فشار ظلم و استبداد یونانیان برای ترک دیانت بر یهودیان بیشتر میشد، یهودیان در آئین و عقیده خود راسختر و ثابت تر میشدند - بطوریکه مادر پیری هفت جوان رشید خود را فدا کرد و بچشم خود یکر آنها را در خون آغشته دید ولی راضی نشد حتی برای مصلحت، یکی از فرزندان به بت یونانی سجده کند! جور و ستم یونانیها بی نهایت شد و تاب و طاقت قوم یهود با آنها رسید -

متینا کاهن که کدخدای یکی از دهات کوچک بود بیش از دیگران متبیر شده و حاضر شد که برای نجات قوم خویش فدا کاری نماید - بنابراین پنج فرزند رشید خود را که از جوانان شجاع بودند برای ایجاد انقلاب و قیام بر علیه یونانیان دعوت کرد -

آن پنج جوان دلیر که (مانند سایر جوانان اسرائیل امروزی...؟) حیثیت و شرافت و افتخارات ملی را بر هر امر دیگری ترجیح میدادند و با حس فدا کاری و غرور ملی مجهز بودند با طیب خاطر امر پدر را پذیرفته و متحداً (بر خلاف جوانان امروزی) «بدون انتظار شهرت و مقام و بدون در نظر گرفتن منافع شخصی» برای نجات قوم از تسلط مستبدین و ستگران و حفظ آئین و مذهب ملی خود آماده جانپنازی شدند و «عملاً» گفتند «برای

التناس و اشک - متینای پیر درک کرده بود که ملت یهود نیاز آزادی را سمدائی کند و نباید نور و حیات را بدزدند - همان عقیده را قرنها بعد یک آزاده ایرانی چنین بیان کرد:

«گر بزرگی بکام شیر در بر شو خطر کن ز کام شیر بر شو یا بزرگی و عز و نعمت و با جو مردانت مرگ رویاروی آيا قطعه چوبی را بروی جریان آب افتاده باش تا شاکر کرده آید؟ دیده ای»

دیسرائلی  
چگونه بی اراده و بی هدف بروی آب به سیر ننگ آور خود هیتر دازد تا مگر بادی بوزد و آنرا بکناری براند؟ مردمی که معنی زندگی درک نکرده اند و آن را فقط در خوردن و نفس کشیدن جستجو میکنند و سر نوشت خود را بدست دیگران میسپارند در حکم همان چوب هستند اینها وقتی هم بزرگ شوند بالواری میمانند که بر روی زودخ حرکت کنند، اما آنها که زنده اند (زنده بمعنی حقیقی) هر چه هم کوچک باشند مثل ماهیهای خرد حرکت میکنند و سر نوشت خود را بدست خود تعیین مینمایند و وقتی که میخواهند متینای پیر با خانواده کوچک خود تنها بهرام پنج پسر رشید خویش و فقط با پشتیبانی ایمان و اراده خود بر علیه متجاوزان یونانی قیام کرد شاید تعجب کنید، اما علت این تعجب تنها همان است که معنی زندگی را بشما غلط آموخته اند و در این غلط آموختن تمهید داشته اند - آن که ما را برای بار کشیدن و خفت بردن تربیت میکنند، آنها که از همه خوبیهای جهان و مواهب حیات «کلمات برگزیده بودن» را برای ما بارها آورده اند - مانند نیش افعی خطرناک و مثل مرض سرطان کشنده اند - اینها که با بالهای سیاه و مششوم خود سطح افکار ما را پوشانیده اند و میخواهند افراد ما چشم عقل باز کنند و دنیا را آن چنان که هست ببینند و زندگی آنرا بخواهند که مردم زنده دارند، اینها که کسانی هستند که فرسلا بعد نسل از بقایای اجساد این مردم فلک زده و رنج کشیده تقدیر کرده اند اینها کسانی هستند که مدتها بر قبرستان کشتگان دست خود، خوش رفتن کرده اند -

طبیعی است گرگی که از لاشه گوسفند تنیده میکند و روباه را خوراکش جسد مرغ خانگی است حاضر نمیشود طعمه اش از دستش بر و آنوقت گرسنه بگردد - اما اکنون موقع آن رسیده است که مشتاقان مترقی ما این گرگهای شبان نما را روزه کنان بسوراخهای خود بران خود و افکار پلیدشان را در زیر خاک مدفون کنند -

مکابیهیست و یک قرن پیش از این با قیام جوانان زده خود نشان داد که باید برای بدست آوردن زندگی قیام کرد -  
یاباید زنده بود یا مرگ در اینجا حد وسطی وجود ندارد آنها که از حق حیات و از حقوق بشری محروم شده اند چه مرده هائی هستند که از قبرستان فرار کنند و با نیرنگ خود میان زنده ها جا بزنند اما این زندگی نیست - مکابیها ثابت کردند که توده از مردم هر قدر که ضعیف باشند وقتی اراده و مردانگی داشته باشند و وقتی بخواهند زندگی کنند در مبارزه خود موفق خواهند شد حق خود را خواهند گرفت -  
«امپوار»

سراسر تاریخ گذشته را جریان جنگها، خونریزیها، غلبه ها، شکست ها و قیامها فرا گرفته است - اما داستان قیامها و رستاخیزها بخصوص قیام ملل کوچک و زنده بر علیه جباران مقتدر و فاتحان ظالم که همه آمیخته با فدا کاری و جسارت است از همه شیرین تر و دل انگیز تر است - این طبیعی است شما وقتی کودکی را به بیند که در مقابل قویتر از خود قد علم می کند و زیر بار زور نمی رود طبعاً تشاشای آن ما جرا راغب می شوید -

اما در تمام تاریخ کمتر دیده شده است که توده ای بآن کوچکی مانند خوانواده مکابیه بخاطر هدف و ایمان خود در مقابل نیروی بظلمت یونان دو قرن پیش از میلاد قیام کنند و تا احراز پیروزی با از جان گذشتگی ایستادگی نمایند -

مگر زنده بودن یعنی چه؟ شما بچه چیز حیات می گوئید؟ تنها نفس کشیدن، خوردن و خوابیدن زندگی نیست - آنها که انسانند، آنها که معنی زندگی را میدانند تنها بجان داشتن و راه رفتن و درازای آن لعنت شنیدن، ذلت کشیدن و توسری خوردن زندگی نیکویند، اینها هزاران بار وحشتناک تر و جانگداز تر از مرگ است -

بخدا لباس مرگ که تار و پودش از شرف و افتخار باشد بر زنده تر از قبای زربفتی است که با بدنمایی و ننگ بدست آید - مگر حضرت علی (ع) نبود که شیروان خود گفت: «بگذارید کفن شما بخون آغشته شود تا دامانتان ننگ آلوده نگرند» -

مگر دیسرائلی نخست وزیر بزرگترین امپراطوری زمان خود (انگلسان) که یهودی بود نیکت «زندگی کوه تاهست پس نباید با محنت و بدنمایی توأم باشد» -

مگر اینها پیشوایان و راهنمایان توده های عظیم بشر نبوده اند؟ مگر آنها که در پی این دستورات رفتند بزرگترین امپراطوری های جهان را از سوزناکترین نقاط افریقا تا سرزمین های آباد و تمدن اروپا تشکیل ندادند؟ -

باید در زندگی هدف و ایده آل وجود داشته باشد - مرگ بر آن دون همان کوتاه فکر و خائنی باد که ضعف و زبونی توده ای را بخدا نسبت میدهند - این کافران زشت طینت از خدا شناسی و وجدان بونی هم نبرده اند چه رسد که داعیه ارشاد دسر پیوریند و طیل بزرگی و دانش زنده - اینها دیگر کوس رسوائی شان بر سر بازار هازده شده است و طشت بدنایشان از بامها بریز افتاده - اینها که میخواهند با خرافات مسموم کننده خود ملتی را مجبور کنند که در زیر آواز نکت و ننگ حیاتی مثل پست ترین حشرات -

الارض بگردانند باید بپایند، نابود شوند و کسانی هم که با شنیدن این موهومات روزگاری چون زنده بگوران بسر میرند مستحق زندگی نیستند زیرا بقول یکن فیلسوف انگلیسی: «کسانیکه ارزش زندگی را نمیدانند مستحق آن نیستند» -

مکابیها ارزش زندگی را دانسته بودند، مکابیها این سر بزرگ حیات را فهمیده بودند که حق گرفتنی است نه دادنی آنهم تنها با قیام و قدرت بدست می آید نه با

مکابیها نشان دادند که یهودی زنده است و نخواهد مرد شما نیز فرزندان آنان هستید

برای اینکه رشته مطلب بطور مسلسل در دست باشد رؤس مقاله پیش را تکرار میکنیم و آن این بوده که دو صفت عجیب در وجود زن هست که تا اندازه ای باید بیکر متضاد بنظر میرسد یکی اصرار در اجرای میل خود و دیگری نرمی و استعداد .

نیز گفتیم که صفت اولی را اگر از نظر نیک بینی یا طرفداری از زن نگاه کنیم به ثبات رای و عزم راسخ تعبیر میشود و این یکی از نیکو ترین صفاتی است که فرزندان واقعی برای نسل های بشر بار می آورد و برای نمونه حنا را ذکر کردیم که هفت فرزندش را در برابر چشمش به بیرحمی هر چه تمامتر کشتند و او فقط خشنود بود که تزلزل در عقیده و کیش ایشان رخ نه کرده و تعالیم مذهبی که بایشان داده است عقیم نمانده بود . اکنون فرض کنیم که آن حالت ویژه زنان یعنی اصرار در اجرای میل نوعی است از خود رای و استبداد . در این مورد ما نیز محکوم هستیم که به اهمیت تأثیر این حالت در تربیت معتقد شویم منتهی باید کوشش کنیم که بوسیله بسط تعلیم و تربیت زنان تحصیل کرده و فهیمه بار آوریم - زنانی که فکر ایشان محدود نباشد - زیرا خود رای و استبداد ناشی از محدودیت فکراست و بس . آه چقدر خطرناک دنباله مقاله مندرجه در قسمت ۱۵ است موقی که یک فکر یا عقیده ای در سر زنی فرو میرود !

چنین فکری را می توان تشبیه بسنگی نمود که عنقریب جهل دیوانه وار در چاهی انداخته باشد و دیگر صد عاقل نتوانند آن را بتدیر در آورند .

من وقتی با خود می اندیشم که این خرافات و موهوماتی که در اندامان خواهران و مادران ما جای گزین شده شاید نیم قرن وقت لازم داشته باشد که محل مستکونی خود را تخلیه کنند کابوس یأس سراپای وجود را فشار میدهد تپس از لحظه ای چند دوباره انوار فیض الهی با روشن کردن قلب و دمیدن روح امید مرا بحالت عادی برگرداند .

صفت دومی عبارت است از نرمی و استعداد فریفتگی . این صفت را نیز میتوان از نظریه و خوب هردو نگاه کرد . اولاً مسلم است نرمی که از طرفی با لطافت و از طرف دیگر با حساسیت ارتباط دارد در وجود و خلقت زن ضرورتی بسزا داشته و همان است که موجب میگردد تا زن بار آفت و رقت قلب فرزندان خود یعنی انبای جنس را پرستاری نماید و باشیر محبت آنها را پرورش دهد چنانکه وقتی در مملکت های اروپائی خواندم که زن در مقام نگهبانی از اطفال جانین خدا است و قدر مسلم آنکه زن و مرد از حیث محبت و دلسوزی نسبت با اولاد از یک قماش نیستند و اگر توجه و تربیت فرزندان به عهده مرد گذاشته میشد کمتر طفلی میتوانست در برابر آن صلابت و خشونت پدر مقاومت نماید و بالا اقل نتیجه تربیتی بگیرد .

ثانیاً چنانکه در قسمت های پیشین تشریح شد تمایل جنسی بحکم طبیعت که قانون خلقت باشد در نزد زن خیلی زیادتر است تا در نزد مرد و اگر طبیعت صفت دیگری را که نام آن حجب و شرم رویی است در زن خلق

نکرده بود تا در مقابل آن تمایل جنسی موازنه ای برقرار نماید رشته اخلاقی اجتماعی گسیخته و هرج و مرجی در نوامیس زندگی تولید میشد (هر حال غلبه تمایل جنسی در زن از اوامر مسله ایست که نیازمند به بحث بیشتری نیست) بنا بر این اگر زن بواسطه حجب جلی خود دست خواهش برای رفع حاجت جنسی خود سوی مرد دراز نکند اقلاً میتوان باور کرد که وقتی چنین دستی از طرف جنس مقابل سوی وی دراز و زبان اغوای مرد نیز برای فریفتن وی گشوده شود بمقتضای طبیعت بشری فریفته میگردد . از همین جهت است که در مورد خواستگارهایی که از دختران میشود بوالدین آنها نیز حق نظارت و مداخله داده میشود تا تمایل جنسی که طبیعت در نهاد ایشان نهفته است بطور غیر معقولی غلبه نکند و اغوای مردان آنها فریفته نسازد .

اکنون باید دید که آیا سزاوار است این استعداد فریفتگی بر علیه زن یعنی در ستون تقایم وی قله داد نموده او را از این رهگذر بی موجودی پست تر از مرد بدانیم ؟ حاشا ! برای اینکه اولاً اگر زنها قوه طبیعت و از لحاظ تمایلات جنسی دارای استعداد فریفتگی هستند (که آنها بواسطه حجب طبیعت ایشان از اندازه ای جبران میشود) مرد بواسطه حجب کتری که دارند علم فریفتگی خود را ثابت میکنند و گرفتار اعمال منفی عفت میگرددند .

ثانیاً مرد وزن هردو از سایر جهات اخلاقی استعداد فریفتگی دارد و هردوی آنها دچار وسوسه شیطان شده گناهان گوناگونی را مرتکب میشوند که ناشی از حرص و طمع غرور و خود بینی میباشد . این دیگر چرخ قضیه روی محور تربیت نفس و ریاضت می افتد .

مربیان روحانی بشر و آموزگاران درس اخلاق در مدرسه و محیط های دیگر اجتماعی هماغه که کوشیده اند تا بشر را از دروغ و دزدی و تکبر و سایر معایب اخلاقی برکنار دارند همان اندازه هم سعی بلیغ داشته اند تا بوسیله فیما بین فواید ریاضت و تأدیب نفس انسان را بر طبیعت حیوانی و تمایلات شهوانی خود مسلط سازند .

آری برای انسان ضروری است و محال هم نیست که شیر در شهوت را در سیرک وجود خود درام و نفس سرکش را بوسیله تربیت آرام نماید اما در مورد زن بخصوص که نرمی و لطافت طبیعی وی ثابت کرد چقدر زیادتر واجب است که از او ان خرد سالی در تحت تربیت و در معرض نظارت قرار گیرد و درس عفت و روحانیت و خدا پرستی در روزگار جوانی بوی تعلیم داده شود تا بزبان حضرت سلیمان «بانوی خدا ترس» بار آید و مستایش خلق و بسند خالق واقع شود ؛ بدلائل فوق زن عقیف و پاکدامن برادر از مرد عقیف و پاکدامن ارزنده تر و تربیت وی در خانواده مؤثرتر است زیرا اوست که معمار بنای خوشبختی اولاد و بویژه دختران خود میباشد اگر دختری پای خود را از دایره عفت بیرون نهاد تقصیر بی

متوجه مادر اوست زیرا باینست که بواسطه لایقیدی و سهل انگاری مواظبت کامل از حرکات و رفتار دختر خود ننماید و مراقب نیست تا بینه دختر

در سال ۱۸۸۱ میلادی ، طفلی از پله خانوادہ متوسط یهودی در شهروین قلم برمه وجود گذاشت که در آتیه نزدیکی آوازه شهرت و افتخار او در سراسر اروپا پیچید و بزودی در دیگر نقاط عالم مشهور و معروف شد ، ایام کودکی و قسمتی از دوره جوانی او در محیط آرام همان شهر که باینخت تمدن و ادب و هنر زرمین محسوب میشد گذشت و پرورش عالی یافت .

در ایام طفولیت ، کودکی بود نیز هوش و کنجگاو ، با ذوق و زود فهم ولی اندکی با شرم و حیا ، سر بزیر و خجول ، اما حجب و حیا مانع کنجگاو او در ادبیات نمیشد . بلکه بکسک ذوق سرشار و استعداد خدا دادش از همان آغاز جوانی با پشتکار و سعی و جدیت بکار های ادبی و تفحص و تحقیق در آثار دانشمندان پرداخت و با گامهای بلند بسوی ترقی و مدارج عالی قدم برداشت و در سال ۱۹۰۱ که وارد دانشگاه جنووا وین شد ، اولین اثر ادبی و شعری خود را بنام (سیم تار های نقره) منتشر کرد و در همان سال در یکی از روزنامه های وزین و کثیر الا انتشار وین شروع نوشتن باورقی شیرین و جذابی نمود که سبب محبوبیت و اشتها نویسنده جوان و خوش ذوق شد ولی روح بلند پرواز و همت عالی او وی را وادار نمود که بهمان شهرت اکتفا ننماید . بنابراین برای تحقیق و مطالعه بیشتری سبب رشد فکری و قوه نامسی او گردد از سال ۱۹۰۲ شروع بمسافرت در سراسر اروپا نمود .

بر این اولین شهری بود که مورد توجه تسویک واقع شد ، و از دانشگاه بزرگ آن شهر موفق باخذ دکترای حقوق گشت و سپس به بروکسل ، پاریس ، لندن ، مادرید ، ایتالیا و هلند مسافرت کرده و با دیده بصیرت و باریک بینی ، سیر و سیاحت ادامه داد ، و دوستان زیادی از میان بهترین نویسندگان برگزید ، و بتعمیق در باره اشخاص معروف تاریخی که مبدأ و سرچشمه نوشته های او گشتند پرداخت و در رشته بیوگرافی نویسی ، تدقیق زیادی نمود تا خامه توانا و احساس و موشکاف خود را در اطراف بزرگان بگوش اندازد و عاقبت در همین رشته هم استاد فن شد .

در سال ۱۹۰۵ اولین بیوگرافی را در شرح حال Poul Verlaine (پول ورلن) شاعر حساس فرانسوی اختصاص داده و منتشر کرد سپس رشته نوشتن و محبت خود را نسبت به هم استاد فن شد . Emile Verhaeren شاعر بلژیکی چنان

## بزرگان یهود را بشناسید

### بقلم یوسف شاهی

# اشتهای تسویک

محکم کرد و با او عقد الفت بست که از آن پس بترجمه نوشته های او بزبان آلمانی پرداخت و در سال ۱۹۱۰ بیوگرافی او را برشته تحریر در آورد . چون ذوق تأثر نویسی نیز در او وجود داشت در سال ۱۹۱۲ تا تر (خانه در کنار دریا) را بنشر نوشت و شهرت بیشتری برای خویش فراهم کرد و چندی نیز بترجمه نوشته های نظمی و نثری نویسنده گان معتبر و مشهور با آلمانی پرداخت و مدتی نیز در روزنامه ها مقاله مینوشت .

اما شروع جنگ بین المللی ۱۹۱۴ رشته افکار او را از هم گسیخت و روح او را که طرف دار صلح و صفا ، آرامش و راحت بود بسوی جنگ کشید و چون جسماً قادر بشرکت در جبهه جنگ نبود ، در سرویسهای مرکزی شروع بانجام وظیفه نمود .



ولی روح آرامش طلب و صلح دوست او که مواجه با کشت و کشتار خونین و صحنه های هراس انگیز جنگ نوع بشر شد ، انقلابی در او پدید آورد و بر علیه سبب اصلی جنگ که جوانان را بپناک و خون آغشته ، و سبب بی خانمانی عده کثیری مردم گشته و شهر های آباد را ویران نموده بود سخت بمبارزه پرداخت و به پیروی از امثال (یرمیا) قطعه تأثری منظوم ادبی بنام (یرمیا یا ژرمی) نوشت و در سال ۱۹۱۷ در عید فصح آنرا منتشر کرد و اولین مرتبه در زوریخ تحت مراقبت خودش بمرض نمایش گذارده شد و بار در گراین کتاب بشهرت و افتخار او افزود و در مدت قلبی بیست هزار جلد آن بفروش رسید ، پس از خانه جنگ جهات تکیه گذاشته ، بانریش وطن خود باز گشت و در خانه مسکونی بسیار زیبایی خود در دامنه تپه های سبز و پر گل و لاله (سالسبورگ) مستقر گشت . از آن پس افکار و مطالعات دقیقانه خود را که سالهای دراز در طی مسافرتها بوضع برآکنده بدست آورده بود ، جمع آوری نمود و رشته مخصوص خود را که همان بیوگرافی نویسی است دنبال کرد و استاد این فن شناخته شد و در سال ۱۹۱۰ بیوگرافی

سه تن از دانشمندان و استادان فکر و سخن یعنی بالزاک فرانسوی ، دیکنز انگلیسی و داستو یوسکی روسی را برشته تحریر آورده و منتشر کرد و پس از پنج سال در ۱۹۲۵ کتابی تحت عنوان ( مبارزه بانوغ ) (Demon) در اطراف سه تن از بزرگترین متفکرین و فلاسفه آلمان یعنی هلدرلین کلیست شعرا می زد دست و نیچه فیلسوف شهیر منتشر کرد و در سال ۱۹۲۸ نیز شرح زندگی سه تن از شعرا بنام : کازانوا ، ستند هال و تولستوی روسی تحت عنوان ( زندگی سه نفر شاعر) را برشته تحریر در آورد و در سال ۱۹۲۹ کتاب فوشه را منتشر کرد و سپس در سال ۱۹۳۳ آخرین کتاب خود را بنام (ماری انتوات) در تپه های سالسبورگ نوشت . در همان سال آلمانی های نازی ، او را از خانه و وطنش خارج کردند و نوشته های او و عده دیگری از نویسندگان یهودی را در میدانهای عمومی سوزاندند و نام و آثار آنها را از کتابخانه ها و مطبوعات حذف نمودند تا جاییکه حیات آنها در معرض خطر واقع شد و اشتنان تسویک مجبور بترك اطریش گشت و بسا ذلی افسرده و خاطری پریشان ، مانند هزاران مهاجر ، بی خانمان دیگر بلندن مهاجرت کرد و در طی مدت سه الی چهار سال که در لندن بزرگان ای ادامه میداد باز دست از فعالیت فکری و قلمی برنداشت و در این مدت کتاب (اراسم) را نوشت و در سال ۱۹۳۶ کتاب ماری استوارت را منتشر کرد و بالاخره از خانمانی وی وطنی بتوانست در انگلستان مدت زادی آرام بگیرد و بسوی کشور برزیل در آمریکا مسافرت کرد و چون خیال داشت زندگی تازه شروع کند و برزیل را وطن ثانی خود قرار دهد در سال ۱۹۴۱ کتابی بعنوان ( برزیل سرزمین آتیه) را نوشت و کمندی دیگری در سال ۱۹۴۲ منتشر کرد و اما چون اندوه بی خانمانی و غم دوربری او را سخت آزار مینمود و صبر و شکیب بر اثر ناملازمات و افکار درهم زیاد او را با در آورده بود ، تصمیم بقعود کشی گرفت تا از قید این جهان آزاد شود و در فوریه ۱۹۴۲ در سن شصت و یک سالگی با اتفاق همسرش که یگانه موس و همدم تا زمان مرگ بود در شهر پرودیس از شهرهای برزیل خود کشی کرد و عالی را از فقدان خود در تأسف و اندوه گذاشت . آخرین حکایتش بعنوان ( دنیای دیروز) که شرح خاطرات او بود در سال ۱۹۴۳ چاپ و منتشر شد و در انتهای آن وصیت نامه اش درج شده بود . پس از اظهار تشکر از محبت و مهمان دوستی کشور برزیل نوشته بود : « حالا بقیه در صفحه ۲۹۵ »

### (چند دقیقه در ورزشگاه)



و نیرومند شدن همکیشان خود دارم حاکم غار دیگر هم که لازم باشد متحمل شوم و تنها از توده و بخصوص جوانان يك انتظار دارم و آن اینست که ورزش علاوه نشان دهند تا من هم دلگرم شوم» ببینید جوانی که بدون مشوق؛ بدون پشتیبان و بدون ثروت در حالیکه مجبور است خود و فامیش را اداره کند اینطور علاوه و دل بستگی بملت خود نشان میدهد چقدر بی انصافست که او را دل سرد کنند و روحش را بکشند. شاید تاکنون که در حدود سه ماه از آتش میگذرد و من این سطور را مینویسم آن شعله که یکبار در محله بی بی دختران درخشید خاموش شده و این کانون کوچک بهم خورده باشد و عرب هم راه خود را پیش گرفته و برای همیشه از اقدام باینکارها بیزار و سرد شده باشد.

از این شعله ها در میان افراد ملت ما زیاد برمیخیزد و حرارت آن که ازدل افرادی صاحب دل برمیخیزد محیط اطراف را گرم و نورانی میکند اما افسوس که پس از مدتی کوتاه بواسطه نبودن همراه و مشوق که بزرگترین عامل پیشرفت کارهای اجتماعی ماست ازین میروند و آن افراد برای همیشه از اجتماع گریزان و از کارهای متعلق بآن متنفر و منزجر میشوند.

#### بقیه از صفحه ۲۹۳ اشتفان تسویک

که درد نیایم ز بانی من پسته شده و وطن فکری من یعنی ارو بود در حال معدوم کردن خویش است، فکرم این بود که پایه زندگانی آتی ام را در کشور برزیل بچینم ولی چون پیر مرد شصت ساله قادر به تجدید حیات نوینی لیست و ندرت خارق العاده ای لازم است تا بیک فرد خانه بدوش و بی وطن سر و سامانی بخشد، بد جهت بعیات قلبی خود خانه میهم زود تر از سایر دوستانم بعیات ابدی میشنایم. تالیفات و نوشته های این دانشمند بسیار است و ذیلاعه دیگری از کتابهای او را که بخاطر نویسنده رسیده است درج میشود.

(نخستین مردیکه برای گردش بدر کره زمین حرکت کرد) (نامیک زن ناشناس) و (Angoisse) و (انجاریه) (Contrainte) در سال ۱۹۲۰ و (Amok) و (اختلاط احساسات Confusion des sentiments) در سال ۱۹۲۷ منتشر شده است. اشتفان تسویک در موقع حیات با فروید روانشناس و جراح معروف اطریشی که شهرت جهانی دارد دوستی و محبت زیادی داشت و در سال ۱۹۲۸ تسویک کتابی بعنوان (شفا بوسیله فکر) منتشر کرد و کتاب دیگری بنام (تعبیر رویا در نظر فروید) نوشت و در آن دو کتاب اصول و نظریه های جدید فروید را حل و فصل کرده بود. نوشته های تسویک کم و بیش در روزنامه های آذربایجان منتشر شده و آقای ذبیح الله منصوروی اولین شخصی هستند که نوشته های تسویک را از زبان فرانسه بفارسی ترجمه نموده و از سال ۱۳۱۳ شمسی بیدم در روزنامه کوشش بطبع میرسانده و طبق نوشته ایشان، در حدود چهارده کتاب ترجمه نموده اند.

کتابهای جداگانه ای که از اشتفان تسویک اطریشی بفارسی بطبع رسیده، نامه یک زن ناشناس، نخستین مردیکه برای گردش بدر کره زمین حرکت کرد، آموک و اخیراً کتاب ماری اتنواوت بچاپ رسیده است. Alzir Hella زن اشتفان تسویک که او نیز در یک خانواده یهودی تولد شده بود. و بزبان فرانسه آشنائی کاملی داشت، اغلب کتابهای شوهرش را بزبان فرانسه ترجمه میکرد و میتوان گفت که او باعث شهرت شوهرش در خارج از محیط اروپای مرکزی گشت و مخصوصاً نوول های تسویک را در روزنامه های آذربایجان منتشر و مهم فرانسه درج مینمود.

از کویچه های تنک و تاریک محله بی بی دختران در حالیکه دست رفیقم را گرفته بودم میگذشتم گاهگاه سنگی که از جلوی پایم با آن طرف پرتاب میشد سکوت مطلق کوچی را درهم میشکست و نور ضعیفی که هر چند وقت یکبار از درون دکان کوچکی بیرون می تابد کوچی ساکت و ظلمانی را روشن مینمود. نورالله که با وضعیت شهر آشنائی داشت در حالیکه دستم را گرفته بود گاهی از شیراز و اوضاع یهودیان میگفت و آتش دلم را شعله و رتر میساخت. از بدی معیشت اکثر آنها، از روابطشان با هم و با دیگران، از طرز تعلیم و تربیت و اوضاع مدرسه شان، از نبودن حس تعاون و از چیزهای دیگر میگفت و مرا که از این مسافرت یکماهه روحی پژمرده داشتم کسل تر و محروم تر میکرد.

آتش از من دعوت شده بود که «زورخانه عرب» یا تنها ورزشگاه یهودیان شیراز را ببینم و در آن لحظه روحانی که با خیالات غم انگیز خود دست بگریبان بودم با اتفاق نورالله بست زورخانه میرفتیم.

باشاره رفیقم در مقابل دری نیمه باز توقف کردیم صحن حیاط را تاریکی فرا گرفته بود اما شخصی با چراغ برای راهنمایی ما آمد. وقتی وارد حیاط شدیم صدای ضربی که مخصوص ورزشگاههای ایرانست بگوش رسید. از وقتی وارد شیراز شده بودم تا آنست که پنج روز میگذشت اولین بار بود که علامتی از حیاط، جنبش و فعالیت دیدم.

در حالیکه برای چند دقیقه، افکار پریشان که هنگام تنهائی مونس و رفیق باوقایم میباشند مرا ترك نمودند از چند پله پایین رفتم. از اطراف بزرگی که در آن چند دستگاه ماشین دستی پارچه بافی نهاده بود گذشته با نورالله و راهنما وارد محوطه کوچکی که سه نفر در آن ورزش میکردند و یک نفر هم ضرب میگرفت شدیم. قبل از همه چیز قیافه عرب صاحب زورخانه که باستقبال ما آمد نظر ما را جلب کرد و پس از آن متوجه وضع اطاق شدم.

عرب که برسم ورزشکاران ایرانی لنگی بخود بسته بود جوانی نیرومند، خوش هیكل و جذاب بود برخوردش بسیار مناسب و از همان لحظه اول محبتی شدید نسبت باو در خود احساس کردم. سخنانش حاکی از علاقه بی شائبه او نسبت بجامعه اسرائیل و احساسات سوزان ملت دوستی بود. سه ورزشکار دیگر یعنی آقایان پیروی و ابراهیم و ناصر نیز جوانانی نسبتاً ورزشدو و فوق و حساس بودند. اما وضع اطاق: فرش روی قطعه های بریده شده چوب افتاده و صورت نیمکتی بآن داده بود مرشد در کنار این نیمکت نشسته و ضرب میکرد و پهلوی او جای ما معین شده بود.

دو چراغ دستی که بدیوار آویخته بودند روشنائی خیال آوری بمحوطه مزبور بخشیده بود. چند جفت میل، چند تخته شنا و یک هالتر اثاثیه ورزشگاه را تشکیل میداد. مرشد پس از کسب اجازه که برای احترام میبمان عمل آمد ضرب را بصدا درآورد و عملیات سنگین ورزش ایرانی شروع شد. عرق تن سه ورزشکار را خیس کرده بود اما خستگی درکار نبود.

دیگر وقت تمام شده بود و میخواستیم برگردیم. ورزش را تمام کردند. همه بدورم حلقه زدند و سئوالاتی نمودند جواب آنها را دادم و ضمناً چند دقیقه برایشان از جوانان تهران و تشکیلات آنان و لزوم ایجاد رابطه برادران دیگر صحبت کردم. پس از آن عرب با زبان ساده که برآستی دردل می نشست از اوضاع جوانان شیراز و عدم علاقه توده ورزش اظهاراتی کرد که بیشتر مرا متأثر نمود. میگفت «اینجا با بخر خود درست کرده ام در آن علاقه که ب ورزش

از فرماندهی کناره کرد و آنرا بیسر از شدش یهودا که بعداً مکابی لقب یافت و گذار کرد. پس از مرگ متبیا یهودا که پیش از هزار مرد جنگی زیر فرمان داشت بسوره حمله برده قربانگها و بت های آنان را منهدم نمود آبولینوس حاکم ساماری که فریب قلت سپاهیان یهودا را خورده بود در مخالفت برداشته بود سپاهیان منهدم و خودش بدست یهودا کشته شد. ساده دل نبودند که گسستن و خرد کردن زنجیران فدائیان راه آزادی و مجاهدین طریق حیات از گرفتن قلاع مستحکم و انهدام کاخهای سلطنتی بسی دشوارتر و جان فرسا تر است اونیدانست که:

مورچگان را چو بود اتفاق شیر زیان را بدراندند پوسند پس از آبولینوس سردار دیگری نیز خطای او را تکرار کرد و او هم بسرنوشت آبولینوس گرفتار آمد.

آنتیا کوس که از شکستهای یابیی خشمگین شده بود برای ریشه کن کردن یهودا و سر باز نشدنی لشکری مرکب از چهل هزار نفر بفرماندهی ژنرال لیزریاس به مقابله او فرستاد اما چه خطا کارند آنان که نمیدانند سپاهی لشکر نباید بکار این سردار با بخر چنان بخود مغرور بود که تجار برده را خواست تا اسرای یهودی را با سکه های آنان معاوضه کنند. زهی قساوت و زهی بی خبری اما یهودا قبل از شروع یکبار سر بازان خود گفت:

«هر کس جسارت این یکبار را ندارد هم اکنون بخانه خود مراجعت کند» و پس از آن باستقبال دشمن شتافت.

ژنرال لیزریاس خیال داشت هنگام شب شیخون زند ولی یهودا که آنقدر با فرستاد در یافته بود اردوی خود را برداشته و آرام بیست سردش را آمد.

لیزریاس که جای یهودیان را خالی از با زهمان فکر ناشی از غرور و برآو راه یافت گمان کرد که از ترس میدان خالی کرده و بگردد متواری شده اند با این خیال بتعقیب آنان شتافت.

در همین حین یهودا باردوی آنان رسید و پس از آتش زدن آن بیشروری انداد لیزریاس با شتاب خود بی برده بود خواست مراجعت کند ولی از مشاهده شمله های آتش که از بنه او برمیخاست و لشکر یهودیان که بمقابل او میشتادند چنان ترس بروی و سپاهیانش چیره شده بود که همگی فرار اختیار کردند. بدیهی است که عده معتابیی از ایشان بدست سر بازان یهودا بتعقیب این سپاه منهدم رفته بودند راه دیار عدم را پیش گرفتند پس از آن یهودا اورشلیم را هم که هنوز در دست دشمن مانده بود بتصرف آورد و یکبار یهودیان را آزادی بخشید.

یهودا پس از تصرف شهر وارد معبد شد و مجسمه زوئیترا خرد کرد و مذبح را که بدست مشرکین ملوث شده بود و از گون نبوده قربانگاه تازه ساخت و جشن افتتاح حنوکا با جلال و شکوه در مدت هشت روز انجام گرفت و تا امروز که ۲۰۸۴ از آن تاریخ میگذرد هر سال یاد این پیروزی جشن بزرگ حنوکا برپا میشود. داستان مکابیان در اینجا پایان نیکی و قیام تاریخی و نشانه های دلیری دیگری در پی دارد. اما چون نامه گنجایش بیش از این را ندارد بهین مقدار اکتفا میشود.

#### بقیه از صفحه ۲۹۲ زن در عالم یهود

باچه کسانی رفت و آمد و معاشرت میکند و یا خود او از نعمت عفت کانه برخوردار نیست و دختر نیز چون بیشتر در خانه و با مادر خود مانوس است در حرکات خود بوی تاسی مینماید و اینجاست ضرب المثل خودمانی که میگویند (کرباس میخواستی پهنش بین دختر میخواستی باباش بین بابالمکس) مصداق پیدا میکند و تجربه قدامه که این قبیل گفته ها از ایشان یادگار مانده است میشود.

در آن زمان که یهود در زیر چنگال یونانیان دو قرن پیش از میلاد مسیح بسر میرد و استبداد و ظلم با حد اعلاى خود بر پشت این قوم فشار می آورد پیر مردی کاهن بنام متبیا با خانواده کوچکش در دهکده دور افتاده و بی نام و نشان مودائین که بر سر راه اورشلیم و یافا بود روزگاری بسختی ورنج میگذرانید اما این مرد با نظری غیر از دیگران بزندگی مینگریست شوری دسر و سوزی در دل داشت که قلبش را می گداخت و خوش را بجوش می آورد طبع بلند و همت عالی او راضی نبوده که بارتنگین اسارت را بدوش ملت خود ببیند و همواره این قوم را اسیر هیولای بزرگ و مهیب بردگی نکرد و خاموش بنشیند او میگفت اگر در زندگی آزادی نباشد و اگر انسان مجبور شود در مقابل هر فرمان و در برابر هر کس سر تسلیم خم کند مرگ از آن زندگی بهتر و شیرین تر است.

قضارا در همان هنگام که این افکار و این گونه تخیلات صفحه منز این کاهن دلیر را فرا گرفته بود و آتش این احساسات در قلبش شعله ور شده بود افسری از یونانیان بمودائین آمد تا برای خدایان خود قربانی بگیرد ولی متبیا در جواب تقاضای او فریاد کرد:

«در همه حال حتی در آن هنگام که تمام یهودیان او امر شمارا کردن نهند من و برادران و سرانم بذهب خود وفا دار خواهیم ماند» و چون دید کسی برای دادن قربانی بجانب قربانگاه میروید بروی او جست و بی درنگ او را بکشت.

در حال پنج پسر رشید او یهودا، یوحنان، شیمعون، الازار و یونانان که با بخر مسلح بودند افسر مزبور و سر بازانش را از پای در آوردند و پس از آن قربانگاه را منهدم نمودند.

پس از این واقعه متبیا بانگ برداشت «آنکه خدایا میشناسد و فرمانبردار شریعت او است از من پیروی کند» در نتیجه اهالی

مودائین و دهات مجاور با ویوستند و متبیا که خود را در راس يك سپاه کوچک دید تصمیم گرفت تا پای جان و تا آنجا که خون در شریان دارد در مقابل هر گونه ظلم و جورى مقاومت کند و سرتسلیم فرود نیاورد.

چون حاکم اورشلیم از این وقایع مطلع شد بقصد سرکوبشان بجانب مودائین رهسپار شد، در عرض راه با عده از آنان که در غاری بسر می بردند رو برو شد و خواست تاحله ای بزند و با کمترین تلفات ایشان را وادار بتسلیم کند او میدانست که روز شنبه نزد یهودیان مقدس است و در آن روز نخواهند جنگید با این خیال صبر کرد تا روز شنبه بجهل پردازد.

اما متبیا که از این حيله آگاه شده بود به پیروان خود گفت می توانند در روز شنبه نیز اسلحه بدست گیرند و از خود دفاع کنند در نتیجه فکر حا کم اورشلیم باطل و نقشه او عقیم ماند.

سپاه کوچک متبیا روز بروز بزرگ میشد و این جمع خرد فروزی میافت مردان دلیری که طوق عبودیت یکبار در شان را می آزد بجانب این عده روی می آوردند آنها میگفتند (مرک یا پیروزی) یا شاهد پیروزی را در آغوش خواهیم کشید و از نعمت آزادی برخوردار خواهیم گردید و یاد دامن مرگ از عذاب عبودیت و تنگ بردگی آسوده خواهیم شد این نصب العین آن افراد فدا کار و حساس بود این شعاری بود که بخاطر آن میبندیدند

بخاطر آن جانبازی میکردند و بالاخره بخاطر آن پیروز میشدند و یامیردند و چون منظوری جز این نداشتند و ترس را در وجود آنان راهی نبود بجای آنکه صبر کنند تا از حملات دشمن دفاع نمایند خود بجهل میرداختند و بدین ترتیب در چندین برخورد برخشم فائق آمدند.

در این هنگام متبیا که حس میکرد پیش از چند صباحی از ایام عرش مانده و نزدیک است تار و کارگزار پیری نهال حیانتش را بخاک مرگ افکند

بقلم «س»  
در هفت قله قاف  
علت  
خودکشی  
دخترم

پس از خانمه سرگذشت تأثر آور  
زنش پیر مرد آ سیا بان با چند  
آه بیابای قطرات اشک از چشمش بر  
روی موهای سفیدش جاری شد .  
من از آن منظره متأثر شده و گفتم  
پدرجان از اینکه حضور ماسب یاد  
آوردی گذشته تلخ شباشده است بی  
اندازه شرمنده هستم بهتر اینست صحبت  
را بجای دیگر بکشیم .  
گفت «این اشکها و آههای من  
نه برای گذشته ناگوارم است بلکه  
برای هزاران خانواده دیگری است که

امروز بهمان درد های من مبتلا هستند و در آتش نسادانی و جهل  
میسوزند ولی میخواهند بملت بدبختی خود پی ببرند در صورتیکه  
هلل اصلی بیچارگی خانواده ها از خود خانواده میباشد و با کمترین  
توجهی میتوانند آنها بیابند و رفع کنند »  
گفتم بنظر شما آن علل اصلی چیست .

گفت «اول اینکه هر يك از افراد آن خانواده های بدبخت  
تصور میکنند که نسبت بسایر افراد خانواده بهتر میفهمند و بیشتر  
میدانند در صورتیکه يك از يك نادانتر میباشد .  
دوم اینکه از یکدیگر بسیار متوقع هستند و دیگرانرا در  
مقابل خود مسئول و موظف میدانند ولی خود را مکلف به ادای  
وظیفه نسبت بسایر افراد نمیدانند .

سوم اینکه افکار و اعمالشان تابع احساسات و تمایلات آنها  
است منطقی و عقلی در میان آنها وجود ندارد .  
چهارم به اوام و خرافات عقیده مند هستند .

پنجم نمیدانند برای چه زنده هستند و برنامه و هدف معینی  
در زندگی خود ندارند بلکه انتظار دارند آنچه طرف میل آنها  
است برایشان فراهم گردد و . . . علل بی شمار دیگر . . . ولی  
میخواهم دنباله صحبت را در اطراف علت خودکشی دخترم  
ادامه دهم .

چون دختر کوچکم بسیار ملوس و ظریف و کوچکترین  
فرزندم بود بسیار عزیز و محبوب من بود مثل اینکه باو آموخته  
باشند حرکاتی میکرد که همیشه سبب تعجب و حیرت من میشد همینکه  
حرف زدن را آموخت همواره میگفت « من بپریم » پس از اینکه  
براه افتاد در دنباله گفتار همیشگی چند مرتبه میخواست خود را  
از پنجره اطاق پرتاب کند قدری که بزرگتر شد چند بار کارد بگلوی  
خود میخواست فرو کند که خواهران و مادرش سر رسیدند و مانع  
شدند و همیشه میگفت خوب است من بپریم زیرا میخواهم زنده باشم .  
بادیدن یا شنیدن کوچکترین ناملایماتی خشمگین میشد و بفکر انتحار  
میافتاد بدبختانه من و مادرش احتیاط را از دست داده و فکر نکردیم  
که اولاً علت میل بخودکشی او را بیابیم و ثانیاً بیشتر در اطرافش  
مراقبت نماییم .

تا یکروز که خانوادگی برای گردش در همین مکان که تا  
آن دهات دوردست ملک من بود آمده بودیم سر گری مارا غنیمت  
دانسته و ناگهان خود را در همین رودخانه انداخت تا متوجه شدیم  
و رعایا را برای استخلاص سر او فرستادیم کار از کار گذشته بود و در  
گردابی فرورفت و خفه شد .

چند سالی گذشت و دودمانم بنیاد رفت و داراییم از کف بدر  
رفت ولی این واقعه ناگوار را فراموش نکردم و همیشه در بساره  
علت خودکشی دخترم فکر میکردم تا آنرا دریانتم و این معما برایم  
حل شد .  
علت را برای شما بیان میکنم تا بدانید رفتار و اخلاق پدر  
و مادر در روحیه فرزندانشان تا چه حد مؤثر است .

پس از تفکر زیاد دریانتم موقعیکه زخم از فرط آزاریکه

باو وارد میساختم و بیضیال خودکشی افتاد د ختم در رحم او بود  
یعنی هنوز پا در این دنیای پرمعنت و کم تر نهاده بود .  
می بینید که اکثر افراد خانواده ماداری قیافه های شبیه بهم می  
باشند و از نقش قیافه پدر یا مادر نصیبی دارند و نیز اکثر دارای  
همان عادات و اخلاقی هستند که پدر و مادر دارند این خود دلیل  
است که احوال روحی پدر و مادر در فرزندانشان مؤثر است و سر  
چشمه آن از موقمی شروع میشود که شخص در حال جنین و در رحم  
مادر است . همانطور که بادستگاه مخصوصی کیفیت جسمی جنین در رحم  
مادر پرورش می باید و وضع تغذیه و زندگی مادر در آن مؤثر  
است همانطور هم کیفیت روحی جنین از روی کیفیت [روحی مادر  
پرورش مییابد در واقع نمونه احوال باطنی و معنوی مادر در روحی  
جنین نقش میگیرد . در آنموقع که زخم گاهی قصد خودکشی  
مینمود و این خیال را دو مغز خود میپروراند همان خیال و اراده  
خودکشی در جنین آن که همان دخترم بود نقش میگرفت . پس از  
تولد ، احوال مادر خود را که قبلاً نصیبی از آن برده بود دارا بود  
هر قدر بزرگتر میشد بهمان نسبت اخلاق و روحیه اش تقویت مییافت  
مخصوصاً اراده خودکشی مانند اینکه وجود او را با این موضوع  
حشرته بودند تا اینکه بالاخره خود را با زروی موروثی خود رسانید  
و در رودخانه خفه شد این سرگذشت شوم و تلخ درس خوبی است برای درو  
مادرانی که مسئول تربیت و رشد جسمی و روحی فرزندانشان خود هستند  
خصوصاً مادران بایستی پیش از دیگران این نکته مهم را در نظر  
بگیرند که جنین داشتن لازمه احتیاط و مواظبت فوق العاده ای است  
که در موقع تولد لازم نیست ولی بدبختانه کسی متوجه این موضوع  
نمیشد و کلیه مادران این دیار مرتکب اشتباهات و خطبهای اخلاقی  
و تربیتی زیاد میشوند که نقش آنرا جنین آنها ضبط میکنند و پس  
از تولد و رشد کردن آئینه اخلاق پدر و مادر شده و حرکات و رفتار  
آنها را بخود آنها نشان داده و تحویل میدهد . ولی متأسفانه

چون به اخلاقی و عدم تربیت و  
حرکات ناپسند جزء عادات مردم  
این سامان شده است کتر کسی است  
که از حرکات فرزندانش خود  
متوجه معایب اخلاقی خود شود .  
دنباله سخن را کوتاه میکنم  
و فقط يك نصیحت بشما میدهم  
و آن اینست اگر خواستید بار  
سنگین و پر مسئولیت ازدواج را  
قبول کنید در مورد داراشدن فرزند  
از قبل از تولد آن حرکات خود و  
همسرانرا کاملاً با موازین اخلاقی  
و معنوی بسنجید و بپرهیزید از هر  
گونه خشم و غضب و هوسیت و تشدد  
نسبت بیکدیگر و بکشید برای  
ایجاد زندگی سراسر صلح و صفا  
و محبت توأم با رشادت و شهامت  
که با این وسیله مانند باغبان قابلی  
بتوانید فرزند خود را که بنترانه  
ثمر و گل زندگی شما است بسا  
طراوت و با نشاط و کاملاً آراسته  
تحویل جامعه بدهید . . . . .

۳۰ - نکذات  
خالی از نمک بر سر سفره  
نهادن ، مانند سناوری  
است بی آب که آتش توی  
آن ریخته باشی .

۳۱ - وقتی شوهرت  
چیزی را بخریده بمنزل  
آورد فوراً قیمتش را بپرس  
و اگر هم پرسیدی و جواب  
گرفتی مگو که مغفوب  
شده ای ! اگر چنین کنی او  
را از خرید های بعد باز  
داشته ای .

۳۲ - اگر از دست  
رنج خود کسب در آمدی  
منگنی ، بخود مبال و شوهرت  
را زبردست قرار مده .

۳۳ - اگر شوهرت  
بزرگترین دشمن پدرت را  
هم بعنوان میهمان وارد  
منزل کرد باو احترام بگذار  
مگوشدش پدرم میباشد .  
یکدیگر بپریم . . . . .

بقیه از صفحه ۲۹۱

انقلاب مکابی

بر علیه قیصر

سر مشقی است که مارا برای  
نابودی قیصره هر تجمع اسرائیل  
بقیام و مبارزه دعوت میکنند

فتح را ما دلیل جشن گرفتن  
نیدانیم زیرا امروز هزاران  
از برادران ما آواره  
و بلا تکلیف هستند بلکه  
موضوع قیام و انقلاب  
بر علیه هر گونه ظلم  
و استبداد شایسته جشن  
گرفتن است .

اسرودر داخله جامعه اسرائیل  
ایران عناصری مستبد و بی هنر  
وجود دارد که از طریق کارشکنی و خیانت بملت مانند قیصر بت پرست می -  
خواهند بر این ملت بیخبر تسلط یافته و برای رسیدن ب مقام و شهرتی دارای  
تقوئی شوند . بدون رعایت حیثیت و شرافت ملی بانگ آه ثروت یا رندی و  
شادی خود چهار اسبه در میدان بلامعارض میبازند  
و سر نوشت این توده بیچاره را ایامال میکنند .  
سالها است برای رسیدن بقاصد خویش  
این ملت را از ترقی باز داشته و برای حفظ منافع  
و مقام خود بگمراه نمودن ما کوشیده اند .  
هیستدر باید دانست اگر کسی یا گروهی  
سالها و قرنها دست روی دست بکشند و برای حفظ  
حقوق خود و ازین بردن عناصر ناصالح قیام و مبارزه  
نکنند غیر ممکن است کسی یافت شود که کمتر نوجویی  
بسکوت و آرامی آن شخص یا آن گروه بنیاید و حق آنرا  
بهدد .  
در اینجا روی سخن ما بچوانان است .  
ملت اسرائیل ایران در گرداب نادانی و  
یسوادی و غفلت دست و پیا میزند و سالهای متبادی  
است که روز بروز رو بقهقراء رفته و بجای ترقی  
تنزل نموده است . نه دارای فرهنگ است و نه  
دارای بهداشت نه دارای سازمان منظم و نه دارای  
تعلیم و تربیتی است و عده جاه طلب و خود خواه  
کم مایه هم از طریق ریاکاری و شیادی در قلب  
این ملت فرورفته و مانند میکرب بقاسد کردن آن مشغولند .

موقع همت و جوانمردی است و چشم این توده عقب افتاده و بی پناه  
بقیام و شهامت جوانان است . ما فرزندان همان حشموهای دلیر هستیم و خون  
ما بهمان صفا و پاک است . فقر و فساد و فلاکت روز افزون دیگر فرصتی  
برای تن پروری و خود خواهی و «بن چه گوئی» جوانان باقی نگذاشته  
است . موظفیم مردانه یا در میدان مبارزه نهاده و بر علیه قیصره ظالم و بی  
مدرك داخلی که میخواهند برای کسب مقام و شهرت و منافع ، ملت را بیش از  
این رو بانحطاط و زوال برند قیام نماییم .  
نیروی جوانی بهترین مایه و پایه موفقیت و پیشرفت است .  
ای گروه جوان غیرت مند ملت اسرائیل ایران . نیرو و جوانی شما

از اشعار اودری هاریس  
ترجمه : العازار کوهنصديق  
منور و حنوکا  
وقتی که خانه دوم را آباد میکردند  
روغنی که بتوان چراغهای طلائی را بوسیله  
آن روشن نمود وجود نداشت ولی خدا  
معجزه بزرگی نمود .  
بطوریکه چراغها هشت روز روشن بودند  
و دلهای مؤمنین او خرم و خوشحال گردید  
روزی خواهد آمد که خانه سوم را آباد  
خواهیم نمود .  
و این زمین اجسادای را مجدداً بچنگ  
خواهیم آورد .  
البته قدرت خدا کمک ما خواهد بود  
و در حضورش ایستاده شادمانی خواهیم کرد  
چراغها روشن خواهند شد تا بار دیگر  
نابت هود که جلال خدا و تورات از قوت  
شمشیر زورمند تر است .

مورد بوده و در نتیجه لیاقت و شهامت ما مضاعف گردد زیرا مبارزه ،  
قیام ، بر علیه عناصر ناصالح و مستبد شایسته جوانان و تدبیر و رهبری و  
تشویق و تحریک لازمه مردان مجرد و کار آزموده است .

« ما باید بامور ملی و هر کاریکه باعث تقویت روحیه ملی  
میکردد دست زده و برای پیشرفت آن شب و روز با جدیت  
زیاد کار کنیم ، کافی نیست که فقط در کارهاییکه مربوط بترقی  
علوم و توسعه تمدن است داخل شویم بلکه باید برای استقلال ملی قدمهای بزرگی برداریم باین طریق راه رسیدن بسامدات و استقلال  
بسر می شود از این نقطه نظر است که من بشتر کز پروردی در فلسطین متوجه شده ام . »  
( انیشتین )

از آن خواهران و برادران شما است فقط تعلق بخود شما ندارد آنرا با  
تدبیر و خرد خردمندان و مردان مجرب در پناه توکل و ایمان آمیخته کنید  
و برای نجات قوم خود مردانه قد علم نمائید و قیام مکابی را بر علیه مرتجعین  
و عناصر ناصالح داخلی که میخواهند درسایه مادیات و يك مشت پول بی بقای  
خود باقیانده ارزش و حیثیت این ملت را فدای جاه طلبی خود بنمایند  
تجدید کنید .  
خدمتگزار ملت بوده و هستند از خائنین تمیز دهید مانند پنج فرزند رشید و  
دلبر متبیا حشموهای در سایه رهبری پیران روشندل و مجرب و آزادیخواه  
و انقلابی و دانائی مانند متبیا از جا برخیزند و خواهران و برادران  
خود را با ایجاد انقلاب فکری و جنبش ملی از چنگال غفرت نادانی  
و جهالت و فقر و بیکاری و از پنجه خونین قیصره پول پرست  
امروزی خلاص کنید . مانند پنج جوان شجاع و فدا کار مکابی  
جاه طلبی و خود خواهی و منافع شخصی و اغراض  
خصوصی را کنار گذارید و بسوی هدف مشترك  
ملی و اجتماعی که همانا ترقی و سعادت ملت و عظمت  
کشور و وطن است پیش روید .

تاریخ واسطه بین ما و آیندگان است با قیام  
و جوانمردی و فدا کاری یادگاری نفیس و نمونه  
بر افتخاری از خود بجا نهد که آیندگان با شهادت  
تاریخ از ما درس گیرند همانطور که لازم است ما  
از جانبازی و شجاعت ایجاد خود بیروی نمایم  
و درس بگیریم .  
ای برادران جوان با رعایت شرایط  
انصاف و وجدان بگرد هم جمع شوید و با تشکیل  
اتحادیه ای متشکل گردید و برای کسب افتخارات  
ملی و خوشبختی برادران وهم میهمان خود و جلال  
و استقلال کشور و وطن خود آماده شوید و در راه  
رسیدن بمقصد مبارزه کنید زیرا هر ملت سعادت مندی  
در طریق قیام و مبارزه بسعادت و سر منزل مقصود رسیده  
بکوشید که جشن حنوکا برای ما دارای

« صلح فقط موقعی میتواند  
بر پا شود که طرفین حقوق يك  
دیگر را محترم بشمارند ، لازمه  
این کار ، مهمتر از همه اینست  
که ما یهودیان از ملیت خود  
مطلع شویم و شخصیت را که  
لازمه استقلال ملی است فسرا  
گیریم . »  
( انیشتین )

تسهیل در کار  
اشخاصیکه مایلند قسمت  
های این کتاب مرتباً برای  
آنها برسد با فرستادن یکصد  
ریال پشانی دفتر عالم یهود  
از هر قسمتی که تقاضا شود تا  
یست قسمت بعد برای آنها  
فرستاده میشود .

۲۹۷ -

هنگامیکه «متنیا» علم مخالفت در مقابل یونانیان برافراشت  
به زیادی گرد او جمع آمدند هر کسی که از بدرفتاری و فدا جدهای  
یونانیان خسته و منزجر شده بود از همان راهیکه مورد ظلم و ستم  
واقع شده بود بر علیه آنها قیام و بدسته متنیا میبویست تا این سکه  
جمعی برای طنین آماده گشت .

در این وقت متنیا خطاب بمران قوم ودلاوران وقت چنین گفت:  
« اکنون که ما برای انقلاب و نجات قوم خود قیام کرده ایم و افراد  
زیادی از ما پشتیبانی میکنند ، پس بیایید تا پرچمی ترتیب دهیم که  
نشانه فتح و پیروزی و قیام امروز ما بر علیه پیدادگری جفا کاران  
باشد ، و هر گاه افراد قوم ما دستخوش جنای پیدادگران واقع  
گردند بدور آن جمع شوند . » این پیشنهاد مورد قبول و پسند همگی  
واقع شده بملکی یکدل و یکصدا اظهار داشتند « آنچه شنیدیم از  
جان و دل بدان عمل خواهیم کرد »

پس در کلیه مناطق اسرائیل نشین و با کدلان قوم ندا کردند « هر کس  
از فن بافتندگی و ملیله دوزی اخلاقی دارد برای ساختن آت پرچم  
حاضر شود » بنا بر این کلیه بافتندگان ذی علاقه حاضر شده از نخهای  
سفید و آبی و طلایی پرچم بزرگ و مجللی بافتند که روی آن نیز ملیله  
دوزی شده بود و به پیش متنیا بردند . متنیا آنرا گرفته برافراشت و  
با صدای بلند اظهار نمود « این پرچم تا باید ما بین ما و آیتدگان  
ما نشان این باشد که ما هرگز تسلیم ظالمان و جفاکاران نشده ایم -  
ما با همه کم خود در مقابل جمع کثیر بچنگ و مقابله پرداختیم - ماضی  
بودیم و با قوی نبرد کردیم . این پرچم که شاهد پیروزی نهایی و موقیت ما  
میباشد از این پس مایه تسلی خاطر و قوت  
قلب مظلومان و ضعیفان قوم ما از دست  
ظالمان باشد و بدانها نیرو و قوت بخشد » و جمیع قوم با صدای بلند  
آمین گفتند .

متنیا چون پیر شده و عمر خود را طی کرده بود آن پرچم را  
بپسر خود بپودا سپرده و خود بدرود زندگانی گشت  
یهودا ، پرچم دار اسرائیل با همه قلیل و کم خود در مقابل  
دشمن مهاجم و نیروی شگرف بسیارزه و نبرد پرداخت و بلاخره با نیروی  
ایمان و وجدان پاک سربازان کم و فدائی خود بر آن سپاه انبوه و  
بیشمار فاتح آمد و پیروز شد و پرچم مکابیه پیشا پیش قوم در حرکت  
بود تا بدروازه های اورشلیم رسیدند و آنهارا گشودند و پرچم خود  
را برافراشتند مردم از مشاهده این منظره همگی صدای شادی و سرور  
بلند کردند و بدر گاه خدای یکتا و بزرگ خود دعا کردند زیرا این  
پرچم روح امید و ایمان در قلب آنان دمیده بود و ایشانرا حیاتی  
جاودان میبخشید .

پس از یهودا یونانانت زمام امور را بکنف گرفته و به از  
برادر پرچمدار قوم گردید . شهر های اسرائیل یکی پس از دیگری  
بدست مکابیه تصرف و تحکیم میشد و آن پرچم بر فراز آت ها  
افراشته میگردد

برادران مکابی یکی پس از دیگری دنباله کار آنها را ادامه  
داده و فعالیتهای زیادی برای پیشرفت ملت و آبادانی مینم از خود  
ابراز داشتند و متصرفات قدیم را مستعکم و قوی نگاهداشتند .  
مکابیه ارزش واقعی یهودیانرا بدینا نشان داده حقوق آنها را حفظ  
و آنرا در کمال امن و امان در مین خود مستقر کردند .

مکابیه سالهای دراز علمدار قوم یهود بودند و اوضاع ارس  
اسرائیل در زمان آنها کاملاً رضایتبخش و صلح و آرامش در آنجا  
برقرار بود . تا نوبت حکومت به ملکه شالوم صیون رسید و او  
آخرین حاکم آزاد و بلا منازع خانواده حشونایم بود پس از آن

بین دو فرزند لادن شالوم صیون « اراکانس و اریستوبلون » بر سر جانشینی  
او نزاع در گرفت و هر یک پرچم مکابی را بسوی خود کشایده تا  
سرانجام آنرا باره و هر دو باحالی مضطرب و هراسان پرچم را از  
گوشه پنجره بیرون انداخته با همصابت خارج شدند . اختلافات بین  
دو برادر شدت یافت و هر یک برای خود پهنای پرچمی جدا گانه نظیر  
پرچم مکابیه تهیه و بساطت خویش ادامه دادند بدین ترتیب ملت هم  
بدو دست تقسیم شد عده ای طرفدار هورکائوس و عده دیگر  
بحمایت از اریستوبلون برخاستند بین این دو دسته باز جنگها در گرفت  
و خونریزیهای مفت و بیبوده شد . همسایگان دشمن که از درزمانی  
منتظر چنین فرصتی بودند از موقع استفاده کرده با چند خله مناطق  
متصرفی آنها را بچنگ آوردند و پس از آن رومیها که از دور در  
کین این حیوان خوش خط و خال بودند فوراً نیروی خود را در قلب  
ارص اسرائیل متمرکز و آنجا را اشغال نمودند .

چون نجبا و مردان حساس ملت این وضع خراب و فلاکت بار  
را بدیدند همگی با حالتی محزون و متاثر از شهرها خارج و اجتماعان  
خود را در خارج از شهر تشکیل میدادند .

پرچم باره مکابی دور از حصار شهر در گوشه ای از اعزازها  
انتاده بود . یکی از میمنه برستان بنام عمیدور بن عمید بنرمز  
از شهر خارج و از اطراف حصار میکشدت که آگاه چشمش پرچم  
باره مکابی افتاد آنرا برداشت و فوراً شناخت سپس آنرا گرفته  
با خود بشهر نزد بدر برد . عمیدور بدر همیعه که مردی پیر بود و  
اختلافات و منازعات داخلی حشونایم  
قلب او را جریحه دار نموده بود از مشاهده  
پرچم باره یقه خود را دریده و کربه  
آغاز نهاد .

سپس بفرزند خود دستور داد تا مردم پاکدل و با ایمان  
را گرد آورد . پسر نیز چنین نمود و پرچم باره را بدانها نشان داد  
همگی که از دیدن آن متاثر و غمگین شده بودند اشک حسرت و ندامت  
در چشمانشان جمع شده هر یک بدیگری میگفت . « هیبت ا از این  
پرچم که بر اثر حسن حسادت و نفع پرستی نواده گان ناخلف مکابیه  
بدین وضع در آمده است

پس از آن عمیعه بمیان قوم ایستاد و با صدای رسا اظهار داشت:  
« ای برادران اینک که پرچم استقلال و شرافت ما باره شده است ،  
روزهای سخت و تیره ، و کالوت درازی در انتظار ما است . پس  
درست توجه کنید . عمیعه در حالیکه پرچم را بیالای سر میبرد و بجمع  
نشان میداد شروع بقطعه قطعه کردن آن نمود و سپس آنرا از هم  
شکافته ریش ریش نمود . همینکه خلق را از این عمل شکفتی در  
گرفت عمیعه با صدای بلند گفت : « اینک که ترمیم و اصلاح این پرچم  
باره برای ما غیر مقدور است پس آنرا از هم باره نموده و هر کدام  
یک نخ از آنرا بیاد کار نزد خود روی قلب خویش نکهیداریم و این  
نشانه ای از پرچم افتخار و قدرت مکابیه نزد ما باشد و بر ما است که  
آنرا در گوشه دل پنهان کرده و در نگاهداری آن همت گماریم و  
آنرا ارنائسل بنسل باولاد خود بسپاریم و با نیکار ادامه دهیم تا  
روزی فرارسد که شخصی پیداشود و این نهارا از ما بازستاند و از  
هم بافتن آنها پرچم از دست رفته را از نو بر ایمان با همان افتخارات  
سابقش بسازد و باز آنرا بر فراز کوه صیون باهتزاز آورد

اینک بدانید این نهارا در تمام مدت کالوت شما را از عذاب  
نجات خواهد داد . زنهار تا این نهار را گم نکنید زیرا هر کس  
آنرا گم کند مضمحل و نابود خواهد شد . این بود خلاصه مطالب  
من . »

جمیعت پس از شنیدن این مطلب بیصدا آمین گفتند و تأیید  
نمودند که بمین منوال رفتار کنند و کسی از آن تعطلی ننماید ،  
و سپس عمیعه نهارا مزبور را بین افراد تقسیم نمود و هر یک  
از حضار نهارا گرفته بر روی قلب خود نهاده بغانه رفت . این  
اشخاص نهارا در گوشه دل جای داده نسل بنسل آنهارا با اولاد  
خود بپیرات دادند .

عبری ها با این نهارا در کالوت پراکده و متوازی  
بیابانها و شهرها گشتند ، در حالیکه این نهارا را از خود دور نکرده  
و خاطر آنرا از یاد نیبردند .  
در یکی از کشورهای کالوت اروپا شخصی بنام بنیامین زب -  
بن یعقوب هرسل زندگی میکرد ، این شخص دارای قدی بلند و  
و روحی گشاده و جذاب و قلبی پاک بود . این مرد با ایمان و  
دانشمند بر اثر هوش و استعداد فطری و خدا دادی اش بزودی  
شهرتی بسزا و معیوبیتی پس افتخار آمیز مابین همقطاران و هم  
کشیشان خود یافت و کتابها و نمایشنامه های برشته تحریر آورد  
که بزودی مورد توجه عموم قرار گرفته بر شهرت او افزود .  
ولی از مطالعه تاریخ ملی خود خاطری پریش و دلی ریش  
داشت زیرا صفحات آن از سرگذشتی تلخ ، ناگامیهای قوم یهود  
رنج و مشقات زیاد و پریشانی و بی خانمانی های نامحدود آنها  
حکایت میکرد .

هرصل پس از مطالعات زیاد و غور و تعمق بسیار برای  
پیدا کردن یک راه حل قطعی ، که بتوان بدانوسیله جلوی سیل بدیختی  
ها و مصائب را بروی این قوم منلوك و مریض مشرف بعبوت بگیرد ،  
بیاران و دوستان خود چنین گفت :

ای برادران عزیز بیایید تا افتخارات ملی خویش را تجدید  
و زمین اجدادی خود را آباد نمایم چرا آن نهارا پرچم مکابی  
را باز نیآورید تا آنرا از نو بیاقیم و افتخارات آنرا تازه  
کنیم ؟  
ولی این بیانات چندان مورد عنایت و توجه واقع نگردید  
زیرا قوم هنوز پراکنده و سرگردان و دچار اوضاع سخت و دشواری  
بود بملاوه زمین اجدادی هنوز قابل زیست و سکونت نبود و  
سرتاسر آنرا باطلاتها و صعاری خشک و لم بزروع نزار گرفته  
بود و از این گذشته ترکهای هسانی که در آن زمان بر ارس اسرائیل  
حکومت داشتند راه را بر آنان بسته اجازه ورود ایشانرا بدانجا  
برای عمران و آبادی نمیدادند .

اما هرصل ابدأ با این موانع توجه ننیکرد و برای انجام  
مقصود بتوسط شرکتابها و نوشتجات خود بکار خویش ادامه  
میداد و بیهودیان کالوت میگفت :

« هر کس دلش برای ملت و میبشش میسوزد بسوی من  
آید » بنا بر این عده ای از فداکاران و خیر اندیشان قوم در شهر بال  
( در سوئیس ) گرد اوجم آمدند .

هرصل بدانها گفت ای برادران اینک زمان آن رسیده است  
که هر یک از شما نهارا را که از اجداد خود بارت برده بیاورد  
تا از هم پیوستن آنها مجدداً پرچم مکابیه را ساخته پیشاپیش خود  
بزمین اجدادی هودت دهیم .

این خبر مسرت بخش دور روح آنان تأثیر بسزایی بخشیده  
آنها را از خواب گران بیدار نمود و روحی تازه و جانپخش در کالوت  
نیسه جان آنان بدمید زیرا آنها از قریب پیش انتظار چنین وقتی  
را میکشیدند و خویش را مفضلر بدیدن این روزها میدانستند .  
سپس هر یک از آنها نهارا را که در گوشه دل خود مخفی کرده  
بود در اختیار هرصل گذاشتند . او نیز آنها را جمع آوری کرده  
از نهارای سفید و آبی آن پرچم را بهم بافت که روی آن هفت  
ستاره از نهارای طلایی نقش بسته بود همگی قوم از مشاهده پرچم  
سرور گشته و شادبها کردند و اشکهای خوشحالی از چشمانشان  
جاری شد ولی هرصل بدانها رو نموده گفت « اکنون که ما بیافتن  
این پرچم همت گماشتیم پرچم خیلی کوچکی توتیب دادیم که هنوز

## یک قطعه ادبی

### فرج داود

ماه بپرنگه و انسرده اوایل شوات تازه بالا آمده بود و اشعه  
منجمد کننده آن برجستگیهای برج داود را روشن میکرد . سایه  
روشنهای این برج قدیمی اشکالی عجیب و فوحش جلو گرمی ساخت ...  
نیستی هراس انگیز و وحشترا بود .

سوزی سرد و نیشدار تن را آزار میداد و سر را لای یقه  
فرومیبرد . خدایا اینجا کجاست ، ... حالتی شبیه بر رویا بود . رؤیایی  
که دلرا میلرزاند و روح را میفشرد .

آهسته آهسته از بالای برج از آن گوشه که آجر های آن  
ریخته بود شبی ناپیدا و مات پدیدار شد .  
چشم خیره شده بود ، دندانهایم بهم میخورد و باهم میارزید  
قدی بیشتر نهادم . خواستم او را ببینم .

شنیده بودم اینجا مأمن جفدان و گرگسانست ، شنیده بودم  
برج داود لانه « شرارت الارض شده . پس این شیخ معوف از کجا  
آمده است . اما خدای من ... این زنی بود . انوار سفید و بیجان مهتاب  
هورت او را روشن کرده بود . باز هم جلو تر رفتم ، نزدیک بود دیوانه  
شوم . زنی بود که گویی ماتم شوی و فرزند داشت ، لباسی سیاه  
تشراب پوهانیده و پارچه سیاهی نیز بگرد موهای خاکستریش بسته  
شده بود . نامرادهای روزگار چروک ناکامی بر پیشانی اش افکنده  
بود . اما ... خدایا هنوز هم زیبا بود ، هنوز هم سرد لبری داشت  
قیافه اش آسمانی چون نرشتگان رؤیایی بود . قلبم بشدت صدمه میگرد .

بدنم میلرزید و سرم بدوار آمده بود ، در این حال آهنگ شیرین  
و دل انگیز چون نوای موسیقی طنین دار و چون زمزمه جویبار مرمر  
و آرام بیکوشم رسید ، صدای او بود ... فرزند آن من دل این  
مادر هجران کشیده بغاطر شما میطبد و دیده اشکبارش براه شما  
است . در خوشترین ایام حیات ، در درون کاخهای مجلل شهرها ، در  
گوشه سالنهای عظیم بانکها . در زوایای زندان های مرطوب ، در  
میان خیمه های مرک و در میان توران خون و آتش صدای آرام بگوش  
دل شما میرسد این صدای من ، صدای مادر شماست . شما فرزندان  
خلف من هستید . من شما را در تمام این احوال فراموش نکرده ام  
شما هم این مادر رنج دیده را از خاطر مبرید . ...

دیگر چیزی نیستیدم ، سر برداشتم قطرات اشک از گونه  
هایم سرازیر بود . بی اختیار چشمم را بستم . لحظه بعد دیده  
بگشودم ، بیالای برج نکریستم ، اما دیگر چیزی نبود . تنها ماه  
برج اسرار انگیز داود را در میان شاع های خود میفشرد .

بقوت اولش نرسیده است زیرا همگی تا بحال نهارا خود را نیاورده  
و برماست که از این پس بسوی بقیه رفته از آنها بخواهیم تا هر  
کس نخ خود را بیاورد و بر این بیافزاید تا پرچم بحال اولیه اش  
در آید و کامل گردد و بدینوسیله شرافت و افتخار ما باز گردد .  
ضمناً در نظر داشته باشید که افکار شما باید مانند قسمت

سفید این پرچم بی آرایش و روشن و روح شما چون قسمت آبی آن  
پاکیزه و عاری از تیرگی باغد و این هفت ستاره نشان هفت ساعت کار  
روزانه شما باشد که بیش از آن کار نخواهید کرد .  
برای اینکه در کشور خود بسلامتی و شادمانی زیست کنید و  
چراغ روشن جهان خود گردید .  
هرصل تا آخرین دم زندگی خویش برای آزادی و حریت  
قوم خود کار کرده و با مرگ خود جامعه اسرائیل را دنیا را داغدار  
و متاثر نمود .  
بعد از آن قوم اسرائیل مطابق گفته های هرصل  
رفتار نموده بیافتن بقیه پرچم و آبادی و عمران نواحی لم بزروع و  
باناتها همت گماشت .  
در شهرها ده ها قبیوتسها مشاواها آن پرچم را برافراشته  
و عده زیادی از حکومتیم نیز بزیر این پرچم بر علیه دشمن خوین  
( نازیسم ) که میخواست قوم یهود را نابود کند اصلاحه بدست گرفتند  
و مردانه جنگیدند . و این پرچم ، پرچم مکابیه هنوز توسعه مییابد  
و از اضافه شدن آن نهارا بزرگ میشود .



### قصه برای کودکان

این بکنتم و آهسته بسوی انبار روان گشته الاغ را دو بار گندم نموده برای افتاد و سعی کردم که در این نیمه شب کسی متوجه من نشود و بسوی انبار برداران روان بودم که ناگهان در این محل بدو نفر برداران خود برخورد کرده ملاحظه نمودم که هر یک از آنها الاغی را دوبار گندم نموده روان است هر سه باحالت تحیر همدیگر را نظاره نموده و بجای خود ایستادیم و از همدیگر مقصد خود را سؤال کردیم و حجب و حیا مانع این بود که بتوانیم سخنی بزبان آریم تا آنکه من برادر کوچکتر امر کردم او مطلب خود را بیان نماید.

### مسابقه زیباترین کودکان

والدین شناسا ۳ ساله متولد تهران فرزند عزت الله شناسا

زیباترین کودکان يك گلدان قره جایزه داده میشود.

فقط تا ۷ هفته دیگر عکس برای مسابقه پذیرفته میشود



او گفت شب هنگام بعد از آنکه گندمها را بانبار ریخته و شام خورده خواستم بخواب روم فکر کرده پیش خود گفتم من بکنفر تنها و در زندگانی خردی ندارم و نباید سهم من باندازه برداران بزرگتر باشد که هر يك دارای عیال و اولاد میباشد و بنا بر این دو بار گندم برداشته و بسوی انبارهای شما روان گشتم و اینجا شمارا ملاقات کردم.

برادر دومی نیز گفت منم فکر کردم که من و زخم دو نفریم برادر بزرگتر دارای اطفال و خرجش بیشتر و کوچکتر نیز باید دارای سرمایه زیاد باشد تا بتواند تأمین آتیه و زندگانی بنماید بنا بر این دوبار گندم برداشته و بسوی انبارهای شما روان گشتم.

سه برادر چون از مقاصد هم مطلع شدیم بیاد نصایح پدر بزرگوار افتاده از مصیبت قلب خدا را شکر کرده و از ذوق گریه کرده و دست بگردن هم انداخته و گریستیم و از حال طبیعی خارج شدیم تا آنکه شما آمده و ما را بدین حال مشاهده فرمودید.

در این هنگام حضرت داود دست بسوی آسمان برده گفت ای خداوند تبارک و تعالی که دنیا را با اراده خود آفریده ای و انسان را بشکل شریف خود خلق فرموده و باو دستور اتحاد و اتفاق فرموده ای شکر بر تو باد که اطفال اسرائیل را ببرکات خود متبرک فرموده ای تو خدای هستی که گرسنگان را سیر میفرمائی و برهنگان را میبوشانی کوران را دیده عطا میفرمائی مریضان را شفا میبخشی و مردگان را زنده می گردانی استعداها آنکه بندگان خود بنی اسرائیل را نیز از فیض درگاه خود محظوظ و آنان را برای راست هدایت فرما تا همیشه در سایه اتفاق و اتحاد کارهای خود را انجام داده رضایت خاطر پروردگار خود را فراهم آورند در این موقع خداوند حضرت داود فرمود

بام نفاق و جدال نمودند و دویت و دو روئی را پیشه خود ساختند این خانه را با آتش غضب خود خواهیم سوزانید و آنها را با ظراف و اکتاف پراکنده و زیر دست زیر دستانشان خواهیم ساخت تا بدانند منم خدای انتقام گیرنده

برادران بسوی خانه خود روان و در سایه اتحاد و اتفاق خداوند روز بروز آنها را بهتر مینمود پس از فوت داود سلیمان بر تخت سلطنت جلوس فرمود و در دوره پر عظمت او بود که خانه خداوند در همان مکان معهود ساخته شد و بزرگی و جلال ملکوت خداوندی در آن مکان قرار گرفت و مدت بیش از دو هزار سال اسرائیل متحد و متفق در تمام دنیای آن روزی حکومت و سلطنت مینمود و پایه بیشتر تشکیلات اجتماعی امروزی را ایجاد ما گذاشتند ولی متأسفانه پس از چندی نفاق و دویت و غرور و نخوت و صفات نکوهیده جایگزین آن صفات حمیده گردید و خانه خدا با آتش و غضب بسوخت و ما ملت بیچاره در بدر و سرگردان بدور دنیا پراکنده شدیم.

ای اطفال عزیز بخوبی میدانید که در سایه آن اتحاد و اتفاق اسرائیل بچه مقام و منزلتی رسید و در نتیجه دویت و نفاق و ضمیمت این ملت بکجا کشیده است وقتی بزرگان امروزه مامم که باید از گذشته عبرت گرفته بام متحد و متفق شده وهم عهد و پیمان بشوند و فکری بحال این ملت بی سروسامان ننمایند و بفکر مدرسه و تعلیم و تربیت شما کودکان معصوم و بیگناه باشند جدائی و گوشه گیری و بی نفاق و دویت را پیشه خود ساخته و ما را نظاره مینمایند.

ای خداوند اسرائیل مسئلت مینمایم که

### خوانندگان عزیز

از نوشته های ما، از مقالات ما، و سبک نگارش و موضوع آنها انتقاد کنید. نظریات خود را بمانویسید تا صفحات این کتاب را از زوری میل و مطابق ذوق شان تنظیم کنیم. نویسندگانی را که آنها علاقه دارید معرفی کنید تا بیشتر از آنها کک بخوایم. از ما انتقاد کنید چون ما به پیشرفت ما است.

### چند کلمه درباره جنس لطیف



دنه باین شوری شور

نه این بی نمکی

زن فرشته روی زمین دلربا ترین آفریده آسمانی و پلنا پرستی است. اوست که زندگانی ما را روشن میکند لامارترین زن بهترین و آخرین تعفه آسمانست میلنون تنها وجود زنانست که باین زندگانی سراها ملال قدر و منزلتی میدهد. آناتول فرانس زن مغالوفی است که در اول طبعترین و صمیمی ترین فضیلتها را میتوان یافت جونسون زن موجود زیباست که اعجاز آسمان دنیای پست خاکي را با آت دلپسند کرده است داوومر

زن موجودی بیمار، ناقص و شیطان است. سار برنارد وجود زن مغالوفی از فرشته و شیطانست ولی شیطان غالباً فرشته را دول مینند. هانریش هاینه در هر کجا که زنی باشد روح در خطر است لا کرور در میان زنان هرگز مهر و محبت وجود ندارد هر چه هست رقابت است سوايف زن خطرناکترین بازبچه هاست نیچه



### شیراز

مدتی است نامه های متعددی با امضا و بدون امضا چه از اشخاص معلی و چه از طرف اشخاصی که بشیراز مسافرت نموده اند از وضعیت اسف آور شیراز و عدم علاقه آقایان ملا عذرا نعمان و ملا آقا جان و دیگران بیمار سیده است که چون صحت و سقم آنها بما کاملاً معلوم نیست در صدد تحقیق میباشیم و قریباً نتیجه تحقیقات خود را خواهیم نوشت.

### تاسیس کارخانه نجاری

از قرار اطلاع رسیده هیئت هنر پیشه گان یهود موفق گردیده است که با منافع حاصله از نمایش جزای روزگار و سایر اعانات جمع آوری شده کارخانه نجاری در خیابان مهنا تاسیس و دائر نمایند و بعضی تکمیل کارخانه در نظر دارند و بعضی از جوانان و بزرگان یهود نموده و اقدامات عملی خود را نشان دهند ما همواره موفقیت جوانان پاک نیت اسرائیل ایرانی را از خداوند متعال خواستاریم



### דאס אומר:

מי די ישוה בין קל אהי?  
 עם ישראל בי קם וחי.  
 בי חזקה, מג האזקה.  
 מג זרון לבונה.  
 הסביבון סובב וקם  
 קלי הרף, קל זמי הקם.  
 ומספר, מקרין בקור.  
 כיה בקקו קל גם קדו!

### ترجمه کنید

بدو نفر از کسانی که بهتر از همه ترجمه کنند، بهر يك ده قسمت کتاب عالم یهود جایزه داده میشود.

جواب شرکت کنندگان تا یک ماه دیگر پذیرفته میگردد

### خوانندگان و نمایندگان شهرستانها دقت فرمایند

دفتر کتاب عالم یهود از محل سابق خود به « چهارراه رازی » انتقال یافت از این بید نامه های خود را به نشانی فوق ارسال دارید

خوانندگان عزیز برای تشویق ما در این خدمت اجتماعی و ملی در از دیاد مصرف این کتاب کمک کنید و آشنایان خود را برای اشتراك دعوت نماید.

### برای تکمیل

اشخاصیکه بعضی از قسمتهای این کتاب را کسز دارند، از چاپخانه بوستانی چهار راه یوسف آباد و دفتر عالم یهود میتوانند تهیه نمایند.

در مورد شرکت در مسابقه های این کتاب « حل معماها و ترجمه و حل جدول ها » و جدولهای مطروحه يك ریاال تمبر پست ضمیمه نامه خود ارسال دارید زیرا بدون تمبر بنامه های شرکت کنندگان در مسابقات ترتیب اثر داده نخواهد شد.

### کودکان هنرمند

در مسابقه کودکان هنرمند شرکت کنید و عکس خود را بوسیله پست برای ما بفرستید و از هنر خود ما را آگاه کنید تا بدینوسیله عموم برداران اسرائیل شمارا بشناسند

### شرکت سهامی چاپ



# کتابخانه همدان

## عالم یهود



شنبه ششمین ۲۰ آذرماه ۱۳۲۴

قسمت

۱۸

بها ۵ ریال

صاحب و مدیر

مهندس بوستانی

حیی‌الله لاری

### تقویم هفتگی

طوت	آذر	دسامبر
۵۷۰۶	۱۳۲۴	۱۹۴۵
۳ شنبه ۷	۲۰	۱۱
۴ « ۸	۲۱	۱۲
۵ « ۹	۲۲	۱۳
آدینه ۱۰	۲۳	۱۴
شنبه ۱۱	۲۴	۱۵
یکشنبه ۱۲	۲۵	۱۶
دوشنبه ۱۳	۲۶	۱۷

## گوش کبیر

### فتح بابل !!

باشترک مبرز ترین هنریشان بهبود نایشی است تاریخی اجتماعی - جنکی اخلاقی و عشقی که یکی از مهمترین وقایع تاریخی یافتن عهده باستانی را نشان میدهد.

### حبریم

بنگاه حبریم حاضر است با حق العمل خیلی کم کلیه مراجعات عمومی و تجاری تهران و ولایات را انجام دهد.

آدرس - چهار راه حسن آباد بوسیله بنگاه طریقت - حبریم

### خریداری میثور

فستهای ۳ و ۳ کتاب عالم یهود قیمت خوب خریداری میشود. فر و شدگان شبها بدقت عالم یهود مراجعه نمایند.

بواسطه تراکم مطالب راجع بعنوکا دنباله مقاله درسهای شیطان و تاریخ یهود و تشکیلات را در شماره بعد بخوانید.

### دکتر کامروا

«دکتر یاشار سابق»

رئیس سابق درمانگاه بهداری شیراز مطب خود را از شیراز (بجهازراه آقا شیخ هادی) منتقل و از بیماران پذیرائی مینماید

یگانه تهیه کننده هر قبیل مهرهای لاستیکی عبری و فارسی ولاتینی مهر لاستیک سازی ایران



## ی دوشیزگان. اگر مادر شهید

سعادت خانواده خود را چگونه میخواهید تأمین کنید دوشیزگان در این مسابقه شرکت ننائید و افکار و سلیقه خود را بطور مختصر که از ۲۰ سطر این کتاب تجاوز نکند با یک قطعه از عکس خود با آدرس صبح برای ما بفرستید که بترتیب در هر قسمت چاپ شود. به فرستنده بهترین جوایز یک گلدان نقره تقدیم میشود. اینک جوابهاییکه رسیده از این قسمت بعد به ترتیب درج مینمائیم: (۴)



اگر روزی مادر شدم برای تأمین سعادت خانواده اول سعی میکنم همسر را نسبت بغود راضی نگاهدارم و همواره با غوی خوش و اخلاق نیکو جلب توجه بنمایم و صمیمیت و یگانگی را در میان خودم و او تولید کنم.

دوم اینکه سعی میکنم غذایی که نیازمندی وجود ما را تأمین کند و غذایی که همواره آرامش روح را از بین نبرد تهیه کنم که هم کمکی به نیروی وجود خودم و همسر کرده باشم و هم در آتیه اگر اولادی از ما بوجود آمده دارای بنیه قوی و دارای روحیه و احساساتی لطیف باشد زیرا امروز ثابت شده است اخلاق و روش و خوراک پدر و مادر در روح و جسم اولاد تأثیر بسزائی دارد بهداز آن همواره سعی میکنم فرزندان خویش را مطابق روش جدید پرورش

اطفال بیروانم و همواره مراقب صحت مزاج و اخلاق و روحیات آنها باشم و درس و وظیفه شناسی را با آنها بیاموزم و آنها را طوری پرورش دهم که برای هر گونه مبارزه اجتماعی و اخلاقی و حیاتی آماده باشند اگر توانستم آرزوی موفق با رزوی امروز شوم حتماً سعادت خانواده خود را فراهم نموده‌ام.

### جلالت میبضاحی

برندگان جوایز « ترجمه کنید » قسمت ۱۱

نظر باینکه ترجمه این قسمت کمی مشکل بود لذا عده کمی در ترجمه این قسمت شرکت نمودند که بترتیب عبارتند از: ۱. مرادیان از تهران دوشیزه باهره سینائی - آقایان داود مزارعی ابراهیم چرخ از شهرستانها.

ترجمه ۱. مرادیان و دوشیزه سینائی که از همه بهتر بترتیب در زیر درج و هر دو برنده شناخته میشوند.

### مشه در صندوقچه

باسکوت جمبه کوچکی نمایان شد و در جمبه مشه کوچک قرار داشت و از بالا - آسمان آبی رنگ و خورشید نور افشانی میکند خورشید تشنگ و ساکت شوید ای امواج سرکش! فرق نشیده زیر آوند گایش جاوید است

### موسی در صندوقچه

جمبه کوچکی شبیه بناز بالش بر روی رودخانه با صفا و در جمبه موسی کوچک و از بالا سطح لاچوردی و خورشید پرتو افشانی میکند، آن خورشید زیبا، انوار زیادی میپراکند. ای امواج هرزه آرام گیرید چون موسی شما میکند زیرا زندگانش جاوید است این موسی کوچک

### «دوشیزه باهره سینائی»

برندگان جوایز جدول عالم یهود قسمت ۱۱

این جدول را از تهران و شهرستانها فقط اشخاص زیر تهران - آقایان یعقوب یهودای - رفیه الله رفیع - بهودا مسجدی شهرستانها - آقایان یوسف گبای - منوچهر کهن - روح الله رحیبیان دارد نافع صبیح حل نموده اند.

طبق فرعه کشتی بین اشخاص فوق آقای یعقوب یهودائی از تهران و آقای منوچهر کهن از شهرستانها برنده شناخته شده اند